

The Comparative Analysis of Functional and Distributional Application of Case in Contemporary Persian and Mazandarani

Omid Azad¹

Case is one of the morpho-syntactic categories that has been of interest to many linguists. In this paper, following Melčuk (2006), we analyzed the functional and distributional application of case in contemporary Persian and Mazandarani. Through the comparative analysis of sentences, It has been observed that there is abundant similarities between case systems in contemporary Persian and Mazandarani with respect to their function and distribution .Most cases in Mazandarani are Non-Autonomous including accusative, ablative, instrumental and so on. Through this observation, It is concluded that the case system in Mazandarani is gradually degenerating and this verifies Boat's standpoint about this specific phenomenon.

Key words: Case system , analytic language, Ezafe construction, non-autonomous case, ergative

¹- Post graduate student in linguistics, Allame Tabatabai University
Oazad62@yahoo.com

مقایسه کاربرد نقشی و توزیعی حالت در فارسی معاصر و مازندرانی

امید آزاد^۱

چکیده

«حالت^۲» یکی از مقولات صرفی- نحوی است که توجه زبان‌شناسان را به خود جلب کرده است. در این مقاله سعی بر آن است تا بر اساس دیدگاه نظری ملچوک^۳ (۲۰۰۶) کاربرد توزیعی و نقشی حالت در زبان فارسی معاصر و مازندرانی تحلیل شود. با بررسی مقایسه‌ای جملات می‌توان مشاهده کرد که از نظر نقشی و توزیعی شباهت‌های فراوانی بین حالت‌ها در فارسی معاصر و مازندرانی وجود دارد. غالب حالت‌ها در مازندرانی از نوع حالت‌های غیرمستقل^۴ است زیرا حالت‌های مفعولی، به‌ای، همراهی و ابزاری حکایت از این امر دارند. از این مشاهده می‌توان این نتیجه را گرفت که سیستم حالت^۵ در زبان مزبور رفته رفته در حال زوال است و این امر، مهر تأییدی بر دیدگاه بوت^۶ در خصوص پدیده مزبور می‌گذارد (بوت، ۲۰۰۶: ۵۸).

واژه‌های کلیدی: حالت، زبان تحلیلی، حالت اضافی، حالت غیرمستقل، ساخت کنایی

۱- مقدمه

در این مقاله، کاربرد توزیعی و نقشی حالت در فارسی معاصر و مازندرانی به صورت مقایسه‌ای بررسی می‌شود. با توجه به معیارها و ویژگی‌های ارائه شده از سوی ملچوک، فارسی معاصر و مازندرانی از نوع زبان‌های تحلیلی به شمار می‌آیند. چارچوب نظری ملچوک، چارچوب مناسبی برای بررسی مقوله حالت در زبان‌های ایرانی است. این که غالب حالت‌ها در مازندرانی از نوع حالت‌های غیر مستقل است یعنی اینکه نشانگرهای یکسان برای بازنمایی حالت‌های مختلف به کار می‌رود، می‌تواند نشان-دهنده این مسئله باشد که سیستم حالت در مازندرانی در حال از بین رفتن است. بررسی مقایسه‌ای از

oazad62@yahoo.com

^۱ - دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

^۲ - case

^۳ - Mel'čuk, I.

^۴ - Non- Autonomous

^۵ - case system

^۶ - Butt, M.

این نوع نه تنها به ما کمک می‌کند تا دریابیم چطور نشانگرهای حالت در زبان‌ها و گویش‌های مختلف با هم در تعامل‌اند بلکه می‌تواند نقش مهمی در جهت ارتقای دانش‌مان درباره جهانی زبانی^۱ به واسطهٔ کنکاش در گسترهٔ حالت‌های ممکن در نظام حالت زبان‌ها و گویش‌های مختلف داشته باشد.

۲- «حالت» از منظر محققان ایرانی

کلباسی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای تحت عنوان «حالت در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» به بررسی وضعیت حالت دستوری در برخی از گویش‌های ایرانی از جمله کلاردشتی که از گونه‌های مازندرانی است، مبادرت ورزیده است. وی اظهار می‌دارد در حالی که فارسی باستان دارای هشت حالت برای اسم و ضمیر بود، فارسی میانه حالت را به دو نوع صریح و غیر صریح کاهش داده است. وی بیان می‌کند که گونه‌هایی مثل کلاردشتی برای ساخت حالت از مقوله جنس یا شمار استفاده نمی‌کنند. فارسی امروز علاوه بر حروف اضافه پیشین، حالت صریح را برای فاعل به کار می‌گیرد که نشانه آن «-Ø» است و حالت غیر صریح را به کمک «(r)a» برای حالت مفعولی، «-e» را برای ترکیبات اضافی و توصیفی و «-ā» را برای اسم منادا به کار می‌برد. شکری (۱۳۷۴: ۷۸) هر چند از اصطلاح حالت به صورت صریح در اثر خویش استفاده نمی‌کند اما اظهار می‌دارد که نهاد در گویش ساری مازندرانی، نشانه‌ای ندارد. علامت مفعول صریح «re» است که دو گونه «re» و «e» به عنوان تکواژ گونه‌های آن محسوب می‌شود. نشانگر مفعول از «je» یا «jem» است و این دو را به عنوان گونه‌های آزاد معرفی می‌کند. نشانگر مفعول بایی را «bā» معرفی می‌کند که با فارسی معاصر از این نظر تفاوتی ندارد. پی‌سیکوف^۲ (۱۹۶۰: ۱۴۸-۱۵۱) اظهار می‌دارد که حالت مفعولی در فارسی تهران عمدتاً مفعول صریح و گاهی مفعول غیر صریح را بیان می‌کند. حالت مزبور در ۶ مورد به کار می‌رود: ۱) مفعول صریح برای گویندگان آشنا است و یا پیشتر از آن یاد شده است. ۲) هنگام کاربرد مفعول صریحی که ضمیر پی‌چسب دارد. ۳) هنگام کاربرد مفعول صریحی که به شکل اسم خاص و یا انواع گوناگون ضمیر بیان شده است. ۴) هنگام کاربرد مفعول صریحی که توسط ضمیر اشاره معرفی شده باشد. ۵) هنگام کاربرد مفعول صریح جاننداری که عنصر نکره‌ساز داشته باشد، چنانچه مفعول، شی بی‌جان باشد، نشانه حالت غالباً حذف می‌شود، چرا که در این حالت امکان یکی گرفتن کنش‌گر و مفعول عمل وجود ندارد. ۶) هنگام کاربرد پذیرنده فعل. پس به نظر پی‌سیکوف، حالت مفعولی همچون حالت رایبی^۳ عمل می‌کند، یعنی حالت مفعول صریح. حالت مفعولی به عنوان نشان مالکیت در زبان قدیم مانند (پادشاهی را سه پسر بود)، در این لهجه دیده نمی‌شود. اما به ندرت، نشان‌گذاری مطابق حالت در پذیرنده فعل را نیز می‌توان مشاهده کرد.

^۱ - language universal

^۲ - Peisikov, L., S.

^۳ - accusative

۳- حالت

اصطلاح «حالت» از واژه لاتین «cāsus» برگرفته شده که واژه مزبور، ترجمه لاتین «ptois» به معنای «افتادن» است (بلیک^۱، ۱۹۹۴: ۱۹).

حالت، ابزاری برای نشان دادن ارتباط معنایی بین اسامی و افعال و یا به صورت کلی تر بین وابسته‌ها و هسته است. البته مطالعه در مورد مقوله مزبور از پیشینه‌ای کهن برخوردار است. برای مثال در سنت دستورنویسی هندی، پائینی از نظریه‌ای به نام نظریه کاراکا^۲ سخن می‌راند. ریشه «Kr.» به معنای «انجام دادن عمل» و «کاراکا» ستاک اسمی‌ای است که به معنای انجام‌دهنده عمل است. پس پائینی هم از ارتباط تنگاتنگ بین نقش‌های معنایی و حالت آگاه بود (بوت^۳، ۲۰۰۶: ۱۶). ملچوک (۲۰۰۶) در بحث خویش در مورد حالت سه وضعیت را در نظر می‌گیرد:

الف - حالت به مثابه مقوله‌ای تصریفی: در این مورد، حالت از مجموعه‌ای از معانی تصریفی تشکیل یافته است.

ب - حالت به عنوان عنصری از مقوله تصریفی: یعنی در این وضعیت، حالت خاصی مثل حالت فاعلی، زیر مجموعه حالت (الف) قرار می‌گیرد.

پ - صورت حالت^۴ که در این وضعیت، حالت به مثابه صورت زبانی انگاشته می‌شود که بیانگر مورد (ب) است، به دیگر سخن این وضعیت، حالت خاصی را بیان می‌کند و نشانگر حالت خاص و یا صورت واژه‌ای خاص که حاوی این نشانگر است (ملچوک، ۲۰۰۶، ۱۱۰-۱۱۱). کمری هم به سان ملچوک بین مفهوم صرفی حالت یعنی صورت‌های حالت و مفهوم نقشی حالت یعنی حالتی که یک گروه اسمی در ساختاری خاص، از آن برخوردار است، تمییز قائل می‌شود (کربت^۵ و نونان^۶، ۲۰۰۸: ۳۵). عوامل زبرنجیری هم بیانگر حالت است؛ این مسئله در زبان‌های صربی، کروات و روسی به وفور مشاهده می‌شود (بلیک، ۱۹۹۴: ۳۶).

۳-۱ - حالت‌های معنایی و ساختاری (نحوی)

حالت‌های معنایی^۷ در غالب موارد با حوزه معنی‌شناسی مرتبط است. یعنی نشان‌دهنده رابطه محض معنایی است. به دیگر سخن، حالت برای در غالب موارد معنای بهره‌ور را می‌رساند و این در حالی

^۱ - Blake, B.J.

^۲ - Kāraka Theory

^۳ - Butt

^۴ - case form

^۵ - Corbett, G.

^۶ - Noonan, M.

^۷ - semantic case

است که حالت‌های ساختاری^۱ یا نحوی که از آنها به عنوان حالت‌های دستوری^۲ هم یاد می‌شود، از نقش‌های تتایی گوناگونی مثل بهره‌ور، عامل و ... برخوردار است (بوت، ۲۰۰۶: ۷۱). حالت‌های دستوری، حالت‌هایی‌اند که نقش اصلی آنها نشان دادن رابطه محض نحوی است، بنابر این، حالت فاعلی، نحوی‌ترین حالت است. از حالت‌های فاعلی و مفعولی به عنوان حالت‌های هسته‌ای^۳ یاد می‌شود و دیگر حالت‌ها، تحت عنوان حالت‌های حاشیه‌ای^۴ مطرح‌اند.

۲-۳- حالت ترکیبی و حالت تحلیلی

حالت تحلیلی،^۵ حالتی است که در درون صورت واژه با ابزارهای صرفی بیان گردد. این ابزارهای صرفی، وند و مشخصاً پسوند محسوب می‌شوند. تعداد اندکی از پیراوند هم در برخی از زبان‌ها مثل چوکچی مشاهده شده است. زبان چوکچی، از خانواده زبان‌های چوکوتکو-کامچاتکان^۶ است و در دورترین ناحیه شرق سیبری، سخنور بومی دارد. این زبان در زمره زبان‌های در حال انقراض محسوب می‌شود و اکثر سخنوران آن به روسی هم تکلم می‌کنند. اما روند شکل‌گیری حالت تحلیلی، در برون صورت واژه و به واسطه فعل یا واژه‌ای ساختاری شکل می‌گیرد. این کلمه ساختاری، فعل خاصی است که با پیش‌افزافه یا پس‌افزافه متفاوت است. به واقع اگر واژه ساختاری در درون گروه اسمی ظاهر شود حداقل دو شرط زیر باید رعایت شود تا بتوان نقش نحوی‌ای که از سوی آن اعطا می‌شود حالت تحلیلی انگاشت:

(۱) زبان مورد نظر باید از واژه‌های ساختاری مشابهی برخوردار باشد که آن واژه‌ها نیز نقش‌های نحوی اصلی را نشان‌دار می‌کنند.

(۲) نکته دیگر آنکه اسم قبل و بعد از واژه ساختاری نباید در حالت ترکیبی باشد.

اگر این وضعیت صورت گیرد، این واژه ساختاری بر حالت، حاکمیت می‌کند. بنابر این به سان پیش‌افزافه یا پس‌افزافه رفتار می‌کند. به دیگر سخن در یک زبان خاص، حالت‌ها یا تحلیلی‌اند و یا ترکیبی^۷ و آمیزه‌ای از این دو در زبان‌ها امکان پذیر نیست (ملچوک، ۲۰۰۶: ۱۴۱).

با توجه به معیارهای ملچوک، زبان فارسی معاصر، جزو زبان‌های تحلیلی است. همین وضعیت در مورد گویش مازندرانی هم صادق است. هر چند فارسی باستان، زبانی تصریفی بود، فارسی معاصر، نشانگر تصریفی خود در مورد حالت، شمار و جنس بر روی اسامی و همین طور نشانگر زمان، وجه و

^۱- structural (syntactic) case

^۲- grammatical case

^۳- core

^۴- peripheral

^۵- analytic case

^۶- Chukotko-kamchatkan

^۷- Synthetic

جنس را از دست داده است. فارسی معاصر، هسته آغازین است و این در حالی است که مازندرانی زبانی هسته پایانی است.

در زیر حالت‌های مطرح در فارسی معاصر و مازندرانی و کاربرد توزیعی آنها ارائه می‌شود:

۳-۳- حالت فاعلی و حالت مفعولی

زبان فارسی معاصر، زبانی فاعلی^۱ - مفعولی^۲ است. اما شواهد نشان می‌دهد که فارسی میانه از ساخت کنایی^۳ هم برخوردار بوده است که بر اساس آن افعال متعدی در زمان گذشته با مفعول مطابقت نشان می‌دادند (اریکسون، ۲۰۰۱، به نقل از کریمی: ۱۶۳). مانند: *man To did hē* در مازندرانی هم مطابقت بین فعل متعدی و فاعل وجود دارد و فاعل فعل متعدی مثل فاعل فعل لازم از حالتی یکسان برخوردار است و مفعول فعل متعدی و فاعل فعل لازم دارای حالت متعددی‌اند. حالات فاعلی و مفعولی در فارسی معاصر و مازندرانی از این نظر مشابه‌اند چرا که نشانگر فاعل دستوری در فارسی و مازندرانی از صورت تهی برخوردار است و در هر دو مفعول مستقیم هم از صورت بی‌نشان و هم از صورت نشاندار برخوردار است. به عنوان مثال در جملات زیر، فاعل دستوری که ضمیر اشاره است، فاقد وند یا نشانگر خاص است.

?in dar ?ast (فارسی)

?inta dar hasse (مازندرانی)

در صورتی که فاعل دستوری حاوی معنای «زمان» باشد، همین مسئله در هر دو زبان مشاهده می‌شود.

šab amad (فارسی)

šu bemu (مازندرانی)

در دستور سنتی (لازار، لمپتون) این گونه اظهار می‌شود که در زبان فارسی اگر مفعول مستقیم، اسم نامعین^۴ باشد، فاقد نشانگر حالت مفعولی یعنی «را» خواهد بود (اریکسون، ۲۰۰۱: ۱۶۶). اما این دیدگاه مورد قبول زبان‌شناسی نوین نیست چرا که در جمله‌ای همچون «حسن یک دختر بچه را دید»، با وجود اینکه حرف تعریف نامعین قبل از اسم به کار رفته اما باز هم اسم مزبور در حالت مفعولی، از نشانگر «را» برخوردار است. کریمی (۱۹۸۹: ۱۰۸) اظهار می‌کند که وجود صورت‌های نشاندار حالت مفعولی یعنی صورت‌هایی که از نشانگر عیان برخوردارند و صورت‌های بی‌نشان حالت مفعولی یعنی صورت‌هایی که از نشانگر عیان برخوردار نیستند، به خاطر خاص بودن^۵ اسامی مزبور است. بنابر این می‌توان پیوستاری از وضعیت خاص بودن اسامی در حالت مفعولی را متصور شد.

^۱- nominative

^۲- accusative

^۳- ergative

^۴- indefinite

^۵- specificity

می‌توان همین وضعیت را در گویش مازندرانی مطرح کرد. نشانگر حالت مفعولی در مازندرانی «rə» است. نمونه‌های (۱) و (۴) در فارسی و مازندرانی، نمونه‌هایی است که قطب کمینه خاص بودن اسامی را نشان می‌دهند و نمونه‌های (۳) و (۶) نمونه‌هایی است که قطب بیشینه خاص بودن اسامی را نشان می‌دهند.

- ۱- Omid jek pesarbačče dīd (فارسی)
- ۲- Omid jek pesarbačče rā dīd (فارسی)
- ۳- Omid pesarbačče rā dīd. (فارسی)
- ۴- Omid atta rikavače badiyye. (مازندرانی)
- ۵- Omid atta rikavače rə badiyye. (مازندرانی)
- ۶- Omid rikavače rə badiyye. (مازندرانی)

کریمی توجیهی نحوی از کاربرد «را» در زبان فارسی ارائه می‌دهد و مشخصاً از نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی پیروی می‌کند. وی اظهار می‌کند هر گاه در یک گروه اسمی تجمع مفهوم «مفعول بودن/غیرفاعلی»^۱ و «مشخص بودن»^۲ وجود داشته باشد، حضور «را» به دنبال آن گروه اسمی اجباری خواهد بود (دبیر مقدم، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۲۱) به توصیف سیر تکاملی «rā» در چهار مرحله در تاریخ زبان فارسی مبادرت می‌ورزد و استدلال می‌کند که از نظر همزمانی، پس‌اضافه «را» به عنوان نشانگر مفعول مستقیم در نحو تثبیت شده است. وی استدلال می‌کند که ثبات نحوی «rā» توجیه‌گر نقش گفتمانی آن به عنوان نشانگر مبتدای ثانویه است. وی اظهار می‌کند که نقش گفتمانی و کاربرد شناختی «rā»، بازنمایی مبتدای ثانویه است و با ارائه جملاتی همچون «سرکه شیر را می‌برد»، تحلیل کریمی از پس‌اضافه مزبور را به چالش می‌کشد زیرا در جمله مزبور با وجود این که «شیر» اسم جنس است ولی با این وجود از نشانگر «را» برخوردار خواهد بود.

به نظر نگارنده توجیه دبیر مقدم، توجیه مناسب‌تری از کاربرد پس‌اضافه مزبور است، زیرا وی در تحلیل‌های خویش به استقلال و در عین حال وابستگی عوامل نحوی و کاربرد شناختی مؤثر در کاربرد «را» اشاره می‌کند، بین نقش گفتمانی «را» و نقش نحوی «را» تمییز قائل می‌شود و به خوبی به این مسئله اشاره می‌کند که فقط در صورت‌های بی‌نشان این دو نقش در هم ادغام می‌شوند. تحلیل وی در مورد داده‌های زبان فارسی، کارگر است.

^۱- obliqueness

^۲- specificity

ملچوک (۲۰۰۶: ۱۴۱) پس‌افزوده «را» را به عنوان نشانگر حالت مفعولی نمی‌انگارد. زیرا وی اظهار می‌کند که اگر واژه ساختاری در درون یک گروه اسمی به کار برده شود دست کم دو شرط زیر باید احراز گردد تا بتوان نقش نحوی‌ای که از سوی آن اعطا می‌شود، حالت تحلیلی انگاشت.

(۱) زبان مورد نظر باید از واژه‌های ساختاری مشابهی برخوردار باشد تا آن واژه‌ها هم نقش‌های نحوی اصلی را نشاندار کنند.

(۲) نکتهٔ دیگر اسم قبل و بعد از واژه ساختاری نباید در حالت ترکیبی باشد.

بنابر این با توجه به معیارهایی که ملچوک آنها را برمی‌شمرد، می‌توان اظهار کرد که «پس‌افزودهٔ «را» نشانگر حالت مفعولی نیست چرا که زبان فارسی معاصر پس‌افزودهٔ دیگری ندارد که نشان‌دهندهٔ نقش‌های نحوی اصلی باشد و این در حالی است که می‌توان اظهار کرد که همزاد آن یعنی «rə» در مازندرانی، پس‌افزودهٔ حالت مفعولی است چرا که در مازندرانی پس‌افزودهٔ هم آوا یعنی «rə» وجود دارد که نقش نحوی مفعول غیر مستقیم را نشاندار می‌کند. بنابراین به نظر نگارنده بر اساس الگوی ملچوک می‌توان نتیجه گرفت که «را» نشانگر حالت مفعولی نیست.

حال می‌توان این سؤال را مطرح کرد که حالت‌های فاعلی و مفعولی از نظر مستقل یا غیرمستقل بودن از چه وضعیتی برخوردارند؟ در پاسخ به این سوال می‌توان اینگونه اظهار داشت که حالت فاعلی چه در فارسی و چه در مازندرانی، حالتی مستقل تلقی می‌شود و این در حالی است که حالت مفعولی در مازندرانی، حالت غیرمستقل است زیرا نشانگر «rə» در مازندرانی با نشانگر مشابه که برای نمایندگی حالت دیگر به کار می‌رود، مثلاً حالت برابری همپوشی پیدا می‌کند (ملچوک، ۲۰۰۶: ۱۴۹).

۳-۴- حالت به‌ای / برابری

حالت به‌ای چه در فارسی و چه در مازندرانی، حالت غیرمستقل محسوب می‌شود. حالت مزبور به وسیلهٔ نشانگر «râ» در فارسی دری نمایش داده می‌شود اما در فارسی معاصر اثری از این نشانگر نیست گویی اینکه نشانگر متناظر آن یعنی «rə» در مازندرانی متداول است.

(فارسی دری) ۱-ali reza râ qalam dad

(مازندرانی) ۲-Ali reza rə qalam heda?e.

در فارسی نوین، پیش‌افزودهٔ «be» متداول است. پیش‌افزودهٔ مزبور همان نقش‌های اصلی را ایفا می‌کند که در مازندرانی پس‌افزودهٔ «rə» ایفاگر آن است یعنی نقش هدف را با افعال حرکتی ایفا می‌کند:

(فارسی) (be) xâne resid

البته در مازندرانی، نشانگر عیان برای ایفای نقش مزبور اصولاً به کار نمی‌رود.

(مازندرانی) xənə baresiye

نشانگرهای مزبور چه در فارسی و چه در مازندرانی، نقش مفعول غیرمستقیم را هم ایفا می‌کنند:

ʔin ketâb râ be man qarz dād. (فارسی)

ʔin ketâb rə mə rə qarz hədâʔe (مازندرانی)

اما نشانگرهای مزبور یعنی be در فارسی و rə در مازندرانی برای ایفای نقش مکانی یا زمانی به کار نمی‌روند.

* be xâne nešaste budim. (فارسی)

* otâq rə ništ bimi. (مازندرانی)

به عقیده لمپتون مفعول مستقیم و غیرمستقیم را نمی‌توان به واسطه نشانگر «râ» در فارسی معاصر بیان کرد. در چنین مواردی یا از پیش‌اضافه به‌ای «به» استفاده می‌شود و یا نشانگر مفعول مستقیم «râ» حذف می‌شود (اریکسون، ۲۰۰۱: ۱۷۲). در نتیجه دیدگاه لمپتون در مورد فارسی نوین صادق است اما در مازندرانی نشانگرهای حالت مفعولی و به‌ای به صورت نشانگرهای هم آوا می‌توانند در کنار هم ظاهر گردند و این ویژگی یکی از شاخصه‌های گویش مازندرانی است:

hasan šə xənə rə ali rə barutə (مازندرانی)

نشانگر نشانگر

به‌ای مفعولی

(حسن خانه‌اش را به علی فروخت)

بنابر این براساس دیدگاه لمپتون مازندرانی با فارسی نوین متفاوت است. از سویی دیگر در فارسی نشانگر «به‌ای» به همراه صورت اسمی «taraf» و علامت اضافه بیانگر نقش جهتی است.

be tarafe došman tirandazi kard. (به طرف دشمن تیر اندازی کرد)

که در مازندرانی معادل صورت اسمی مزبور «var» است و این اسم به صورت سازه وابسته به کار می‌رود، بنابر این ساخت اضافه مقلوب شکل می‌گیرد.

me var tirandazi hâkərdə. (به طرف من تیراندازی کرد)

چامسکی (۱۹۸۱، ۱۶۸) در دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی اینگونه اظهار می‌کند که اسم بعد از حرف اضافه، در حالت «غیرفاعلی»^۱ به کار می‌رود. حال سئوالی که در اینجا مطرح است این است که در مثال (۲) صورت ضمیری در حالت غیرفاعلی به شکل ضمیر متصل تجلی یافته است اما دقیقاً روشن نیست که چرا در مثال (۱) صورت ضمیری که بعد از حاکم نحوی یعنی «be» ظاهر گشته، هم آوا با صورت مزبور در حالت فاعلی است.

۱- haqiqat râ be ʔu goft

۲- haqiqat râ beheš goft

^۱- oblique case

از این نظر زبان فارسی از پنداشت نظری نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی پیروی نمی‌کند و این در حالی است که الگوی دستوری گویش مازندرانی همسو با پنداشت نظری نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی است. مثالی که در پایین ذکر شده شاهدی بر این مدعاست.

haqiqat rə və rə bautə. (حقیقت را بهش گفت)

نکته دیگر آنکه در فارسی دری، فاعل از نشانگر حالت به‌ای برخوردار می‌شود و این پدیده خلاف سنت مرسوم است چرا که در جایگاه فاعلی، سازه نحوی باید از حالت فاعلی برخوردار باشد (ملچوک، ۲۰۰۶، ۱۴۰).

Loqman ra pesari bud. (لقمان پسری داشت = لقمان را پسری بود)

کاربرد «را» و «به» در فارسی دری برای حالت به‌ای، یادآور «اصل استقلال از بافت برونی حالت دستوری»^۱ است که ملچوک به آن اشاره می‌کند. بر اساس این اصل اگر در زبانی دو نشانگر متفاوت برای بیان حالت دستوری مشابه از یک صورت واژه وجود داشته باشد (الف) آنگاه یا این صورت‌ها گونه آزادند (ب) یا اینکه انتخاب هر کدام از آنها بستگی به ویژگی‌های صورت واژه دارد یعنی انتخاب آنها بستگی به دیگر ویژگی‌های صرفی آن صورت واژه دارد. (پ) در موارد استثنایی هم گزینش این صورت‌ها یا وابسته به حاکم نحوی آنها و یا مرتبط با وابسته نحوی آنها است (ملچوک، ۲۰۰۶: ۱۲۸). بنا بر این به نظر می‌رسد که کاربرد «را» و «به» بیانگر مورد (الف) از اصل مزبور است زیرا کاربرد این صورت‌ها در حالت مزبور، وابسته به محدودیت‌های سبکی است.

۳-۵- حالت مکانی و حالت ازی

استفاده از نشانگر مکانی در فارسی معاصر مثل مازندرانی، اختیاری است. مثال‌های زیر حکایت از این امر دارند:

(فارسی معاصر) dar) âmol zendegi mikonam.

amazde) Zendegi kəmmə. (مازندرانی)

همانگونه که مثال‌های فوق نشان می‌دهد «dar» نشانگر حالت مکانی^۲ در فارسی معاصر و «dele» نشانگر حالت مکانی در مازندرانی است.

نقش‌نمای حالت ازی^۳ در زبان فارسی، نشانگر «az» و نشانگر حالت مزبور در گویش مازندرانی «zə» است. نقش‌نمای حالت مزبور در فارسی معاصر و مازندرانی از نقش جایگاهی «spatial» برخوردار است:

^۱ - Principle of External Autonomy of case forms (EACF).

^۲ - locative

^۳ - ablative

(فارسی معاصر) Esfahan ta injā ro piyade umadim. (az)

(مازندرانی) Esfahan (jə) ta injə piyade bemumi.

اینکه در مازندرانی، نشانگر حالت ازی یعنی «jə» را می‌توان حذف کرد به خاطر صورت مشابه «injə» به معنای «اینجا» است ولی در بقیه موارد نمی‌توان نشانگر حالت ازی در مازندرانی یعنی «jə» را حذف کرد.

(از اصفهان پیاده آمدیم) Esfahan jə piyadə bemumi.

نه تنها نشانگر ازی در فارسی از نقش جایگاهی برخوردار است یعنی نه تنها به عنوان منشأ آغاز کار در افعال حرکتی عمل می‌کند، به عنوان منشأ انجام کار در جملات متعدی نیز عمل می‌کند، همین مسئله در مازندرانی هم صادق است.

(فارسی معاصر) man xodkâr ro az ʔu amânat gereftam.

(مازندرانی) mæn xædkâr rə vone jâ ʔamânat baytəmə.

اما نکته حائز اهمیت در این است در حالی که نشانگر حالت ازی، در فارسی از نقش علت و دلیل برخوردار است مانند «این را از دلتنگی گفت»، این مسئله در مازندرانی صادق نیست بلکه نقش مزبور به وسیله نشانگر «vesse/esse» بیان می‌شود:

(این را از دلتنگی گفت) (مازندرانی) ʔin rə dəltangiessə bautə.

در ساختارهای تطبیقی و مقایسه‌ای از نشانگر حالت ازی یعنی «az» برای مقایسه استفاده می‌شود، در مازندرانی از نشانگر «tun» برای ایفای نقش مزبور استفاده می‌شود:

(فارسی معاصر) ʔesfahân ʔaz qom bozorgtar ʔast.

(مازندرانی) ʔesfahân qometun gattarə.

از سویی دیگر نشانگر حالت ازی برای ایفای نقش قیدی چه در فارسی معاصر و چه در مازندرانی به کار می‌رود:

(فارسی معاصر) deraxt râ az riše kand.

(مازندرانی) dâr rə riše jə bakkənniye.

در فارسی معاصر، نشانگر ازی می‌تواند در نقش مبتدای^۱ جمله ظاهر گردد و این در حالی است که نقش مزبور صرفاً توسط واژه «xavər» در مازندرانی بیان می‌گردد و نشانگر «jə» برای ایفای نقش مزبور نمی‌تواند به کار رود؛ پس، از این نظر نشانگر مزبور با همزاد فارسی خود تفاوت دارد؛ مثال‌های زیر در فارسی معاصر و مازندرانی حکایت از این امر دارند.

(فارسی معاصر) hasna Ali râ az ʔin mozu mottale Kard.

(مازندرانی) hasna Ali rə ʔin Xavər mottale hâkərdə.

^۱ - topic

«az» در فارسی و «zə» در مازندرانی به عنوان نقش‌نماهای حالت ازی می‌توانند در شکل‌دهی ساخت‌های مجهول نقش داشته باشند و به طور مشخص در گروه عاملی ساخت‌های مجهول به کار روند:

فارسی معاصر) . ?az ?a pesari be yadegar bâqi mânde ?ast

مازندرانی) . vene jâ ?attâ rikâ be yadegar bamunesse

در فارسی معاصر، «از» به همراه «طرف»، «سو» و یا «جانب» می‌تواند برای ایفای نقش عاملی مزبور در ساخت مجهول به کار رود.

الف) آتش درست کردن در جنگل از سوی (طرف) (جانب) ریاست اداره جنگلبانی ممنوع شده است.

ب) زمان برگزاری آزمون دکتری از سوی دانشگاه اعلام شده است.

این در حالی است که در مازندرانی نمی‌توان به صورت مزبور، ساخت مجهول ساخت و صورت معلوم کاربرد دارد. به دیگر سخن گویی اینکه اسم رابطه‌ایی (طرف، سوی) در فارسی معاصر به کار می‌رود، همزاد آن در مازندرانی مصطلح نیست.

نقش‌نمای حالت ازی در فارسی معاصر می‌تواند در ساختارهای بخشی به کار رود مانند «سه نفر از دانشجویان». باید توجه داشت که گویی اینکه در مازندرانی برای مورد (۱) معادل «sə tã az vaçunn» کاربرد دارد اما باید به این نکته اشاره کرد که این مسئله به استنباط نگارنده به خاطر تأثیر و نفوذ فارسی معاصر بر گویش مازندرانی و به واسطه تماس زبانی^۱ است چرا که «az» جزو نقش‌نماهای اصیل حالت ازی در مازندرانی نیست.

از سویی دیگر حالت ازی در فارسی معاصر می‌تواند برای نمایندگی نقش مفعول مستقیم در ساختارهای بخشی به کار رود مانند «علی کمی از شیر خورد». این در حالی است که در مازندرانی صرفاً حالت مفعولی برای نشان دادن نقش مفعول مستقیم به کار می‌رود، مثلاً نمونه متناظر جمله فوق در گویش مازندرانی به شکل زیر است:

ali atta kame šir baxærdə

«علی کمی شیر خورد»

برخی از زبان‌شناسان مثل کرنفیلد (۲۰۰۰) اظهار می‌کنند که در مثال فوق، یعنی ساختار بخشی‌ای که فاقد هسته کمی‌نما است، حالت ازی برای نمایندگی مفعول مستقیم واقعی به کار نمی‌رود (اریکسون، ۲۰۰۱ : ۱۸۰). توضیح آنکه وقتی از ساختارهای مزبور، مجهول ساخته می‌شود دیگر معنای بخشی از آن استنباط نخواهد شد؛ یعنی غذا در نمونه (ب) از معنی بخشی برخوردار نیست.

الف) علی از غذا خورد.

ب) غذا خورده شد.

^۱ - language contact

افعال متعدی که بعد از آنها متمم‌های بخشی ظاهر می‌شود که فاقد هسته کمی‌نما است، باید از ویژگی معنایی خاصی برخوردار باشند که اجازه استفاده از آنها را دهد (اریکسون، ۲۰۰۱: به نقل از پستسکی، ۱۹۸۲)؛ فرضاً بعد از فعل «دانستن» نمی‌توان از این ساختارها استفاده کرد؛ مثلاً در حالی که جمله (الف) خوش ساخت و دستوری است، جمله (ب) این وضعیت را ندارد:

الف) من از کتاب‌های جدید برای دوستم خریدم.

ب) * من از دانشجویان می‌شناسم.

از آنجا که در زبان فارسی، نقش‌نمای مجزایی برای نشان دادن معنای بخشی وجود ندارد یعنی برای نشان دادن آن از همان نقش‌نمای حالت ازی استفاده می‌شود، بنابر این می‌توان این گونه اظهار کرد که در زبان فارسی، «حالت بخشی^۱» وجود ندارد؛ در حالی که در برخی از زبان‌ها مثل روسی، حالت بخشی وجود دارد (ملچوک، ۲۰۰۶: ۱۳۹).

در دستور حاکمیت و مرجع‌گزینی، همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، بعد از حرف اضافه، اسم در حالت غیرفاعلی به کار می‌رود اما در مثال (۱) گویی اینکه صورت ضمیری در حالت غیرفاعلی به شکل ضمیر متصل تجلی یافته است اما دقیقاً روشن و مشخص نیست چرا در مثال (۲) صورت ضمیری که بعد از حاکم نحوی یعنی «از» ظاهر گشته، هم آوا با صورت مزبور در حالت فاعلی است.

۱- ketâb râ azaš qarz gereft.

۲- ketâb râ as ?u qarz gereft.

از این نظر زبان فارسی از پنداشت نظری نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی پیروی نمی‌کند و این در حالی است که الگوی دستوری گویش مازندرانی همسو با نظریه مزبور است. مثالی که در پایین ذکر شده، شاهدی بر این ادعاست.

(کتاب را از او قرض گرفت) ketâb râ az o qarz baite.

۳-۶- حالت همراهی / ابزاری

چه در فارسی معاصر و چه در گویش مازندرانی، نقش‌نمایی که برای بازنمایی حالت همراهی^۲ به کار می‌رود به سان نقش‌نمایی است که برای بازنمایی حالت ابزاری^۳ به کار می‌رود؛ در فارسی پیش اضافه «با» این نقش را ایفا می‌کند.

(فارسی معاصر) یا بیل کار می‌کردم.

نقش‌نمای

حالت ابزاری

مازندرانی) bile jâ kâr kerdəme

نقش‌نمای

حالت ابزاری

^۱- partitive case

^۲- commitative

^۳- instrumental

با همسر راجع به کار صحبت کردم . Še zenâeja kâr e vesse sohbat hâkêrdâme.	نقش‌نمای
حالت همراهی	حالت همراهی

بنابر این حالت‌های مزبور جزو حالت‌های غیر مستقل است چرا که نقش‌نمای یکسان برای نشان دادن حالت‌های متفاوت به کار برده می‌شود.

۳-۷- حالت بهره‌ور، حالت هدفی، حالت دلیلی

در فارسی معاصر، پیش‌اضافه «barâye» و در مازندرانی پس‌اضافه «esse» و «vesse» برای بازنمایی حالت‌های بهره‌ور^۱، هدفی^۲ و دلیلی^۳ به کار می‌روند. بنابر این حالت‌های مزبور جزو حالت‌های غیر مستقل برشمرده می‌شوند. در جمله «برای ما مترجم لازم است»، «ما» که یک فاعل منطقی است در نقش بهره‌ور به کار رفته است. نمونه متناظر جمله فوق در مازندرانی به شکل زیر است:

amesse motarjem lâzeme.

از سویی دیگر، نشانگر «barâye»، برای بازنمایی حالت هدفی هم به کار می‌رود. همین نقش را «vesse/esse» در گویش مازندرانی ایفا می‌کند. مثال‌های (۱) و (۲) که به ترتیب از فارسی و مازندرانی است، بیانگر این مسئله است.

۱- barâye movaffaqiyyat bâyard talâš kard

۲- movaffaqiyyatesse vëla talaš hakêrdân

در فارسی معاصر بعد از نشانگر «barâye» ممکن است متمم‌نمای «ke» ظاهر شود که شکل دهنده جمله‌واره وابسته است. در این صورت وقتی جمله‌واره وابسته در وجه تمنایی^۴ قرار داشته باشد، نشانگر مزبور برای بازنمایی حالت هدفی به کار می‌رود.

reza raft tehrân barâye ?in ke dar dânesghâh tahsil konad.

همانگونه که در مثال بالا مشاهده می‌شود، فعل جمله یعنی «کند» در وجه تمنایی قرار دارد. اما

در مازندرانی برای این منظور به جای استفاده از جمله‌واره وابسته که با متمم‌نمای «که» شروع می‌شود از جمله‌واره مصدری استفاده می‌شود. بنابر این در مازندرانی نمی‌توان به شکل صوری یعنی از روی وجه فعل، معنای هدفی را پیش‌بینی کرد. مثال زیر از مازندرانی که نمونه متناظر مثال بالاست، این مسئله را نشان می‌دهد.

reza burdâ tehrân dânesghâh tahsil hâkêrden^{esse}.

^۱- benefactive/ pathetive

^۲- purposive

^۳- causal

^۴- optative

حال وقتی در فارسی معاصر، جمله‌واره وابسته در وجه تمنایی نباشد، آنگاه جمله‌واره مزبور بیانگر حالت دلیلی یا علی خواهد بود. مثال‌های زیر حکایت از این امر دارند:

۱- امروز دانشگاه نرفتم برای اینکه مریض بودم.

۲- او دانشجوی موفق است برای اینکه مطالعه می‌کند.

اما در مازندرانی، در صورتی که فعل جمله‌واره پیرو، فعلی ایستا^۱ باشد، در این صورت بعد از محمول صفتی، «ye» ظاهر می‌شود تا معنای مصدری از آن افاده شود و پس از این واژه پی‌بست «vesse/esse» ظاهر می‌گردد. اما در صورتی که فعل جمله‌واره پیرو، فعلی کنشی^۲ باشد در این صورت فعل مزبور در قالب مصدری به کار می‌رود و پس از آن، پی‌بست «vesse/esse» می‌آید. مثال‌های زیر از مازندرانی حکایت از این مسئله دارند:

۱- mariziyesse ?amruz dāneshgāh našime.

(امروز دانشگاه نرفتم برای اینکه مریض بودم)

۲- motale?e hākərdərdənesse Movaffaqe dānešju hasse

(او دانشجوی موفق است برای اینکه مطالعه می‌کند)

در هر دو مورد «mariziyesse» و «motale?e hākərdərdənesse»، جمله‌واره مصدری است پس در مازندرانی نمی‌توان به صورت عیان از روی وجه فعل معنای دلیلی (علی) یا هدفی را شناسایی کرد و عوامل معنایی در شناسایی معنای مزبور دخیل‌اند.

«برای» در عبارات زمانی هم مشاهده می‌شود. همین نقش را پی‌بست «esse» در مازندرانی ایفا می‌کند. مثال‌های (۱) و (۲) که به ترتیب از فارسی و مازندرانی است حکایت از این مسئله دارند.

۱- ?u ?in mašin rā barāye dah ruz be man ?amānat dād.

۲- ?u ?in māšin rə dah ruzesse mə rə amānat heda?e.

۳-۸- حالت اضافی

ملچوک (۲۰۰۶: ۱۱۵-۱۱۶) در بحث خویش از حالت در مورد ساختار اضافه^۳ صحبت می‌کند. وی اظهار می‌کند از آنجائی که نشانگر مزبور در زبان فارسی برای نشاندار کردن هسته و نه وابسته اسمی به کار می‌رود، بنابر این نمی‌توان آن را نشانگر حالت انگاشت چرا که افزودن اضافه، شکل-دهنده وضعیتی است که درست در جهت عکس تعریف ایشان از حالت است؛ توضیح آنکه از نظر وی، این وابسته اسمی است که باید نشاندار گردد و نه هسته. به واقع از نظر او، تکواژ اضافه به عنوان حاکم ساختار اضافی تلقی می‌شود (همان). از نظر وی، اضافه، بیانگر مقولۀ وضعیتی^۴ است. یعنی از نظر او در وضعیت مزبور، صورت اسمی از نظر نحوی، تحت وابستگی اسم دیگر قرار

^۱- stative

^۲- performative

^۳- ezafe construction

^۴- belonging category

می‌گیرد. در یک چنین حالتی، صورت اسمی باید در وضعیت ساختاری^۱ قرار گیرد که نشان دهنده ارتباط نحوی این اسم با اسم دیگر است. مشخصاً وضعیت ساختاری به واسطه افزودن پسوند در زبان فارسی بیان می‌گردد. وی اشاره می‌کند که مشخصاً اسامی از وضعیت ساختاری برخوردارند و عنصر وابسته این اسامی می‌تواند هر مقوله‌ای باشد. به دیگر سخن از نظر او اگر اسم، از صورت وصفی پسایند شده‌ای برخوردار باشد که این صورت پسایند شده می‌تواند صفت، گروه وجه وصفی، اسم دیگر، ضمیر و یا گروه حرف اضافه‌ای باشد، به صورت اجباری از وضعیت ساختاری برخوردار خواهد بود که به واسطه کاربرد پسوند «e/je» بیان می‌گردد(همان).

نمونه‌ها :

کتاب آموزنده

انسان رها شده از آمال

کتاب او

انسان از خدا بی خبر

خانه علی (در صورتی که اسم (هسته) به واکه ختم شود، از «je» استفاده می‌شود).

از نظر ملچوک، اگر یک اسم چند صورت وصفی پسایند شده داشته باشد، همه آنها به جز مورد آخری در وضعیت ساختاری قرار می‌گیرند:

دانشجوی سختکوش مقطع دکتری زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبایی تهران.

بنابر این می‌توان این گونه نتیجه گرفت که در اینجا شاهد مقوله تصریفی - نحوی محض هستیم. بر اساس تحلیل ملچوک می‌توان اظهار کرد که در مازندرانی که ساختار اضافه مقلوب وجود دارد، نمی‌توان قائل به وجود حالت اضافی شد:

otâqe dar (مازندرانی) (در اتاق)

بوت (۲۰۰۶ : ۶) به نقل از قمیشی (۱۹۹۷ : ۷۳۵) اظهار می‌کند که تکواژ اضافه به عنوان رابط عمل می‌کند و حکایت از آن دارد که عناصر نشاندار جملگی به سازه‌ای واحد تعلق دارند.

نگارنده نیز با نظر بوت و قمیشی موافق است زیرا کسره اضافه در حقیقت به عنوان رابط عمل می‌کند و این که ملچوک اظهار می‌کند «عنصر وابسته این اسامی (هسته‌ها) می‌تواند هر مقوله‌ای باشد» ناظر بر همین مسئله است. یعنی وابسته‌های متنوع صفت، گروه وجه وصفی، ضمیر و گروه حرف اضافه‌ای که بعد از هسته اسمی می‌آیند، حکایت از رابط بودن کسره اضافه دارند. بنابر این نباید ساختار اضافه را در بحث حالت مطرح کرد. اما لمپتون توجیهی تاریخی و در زمانی^۳ از این مسئله ارائه می‌دهد. وی اظهار می‌کند که انواع مختلفی از گروه‌های اسمی که به همراه پی‌بست

^۱- construct state

^۲- linker

^۳- diachronic

اضافه به کار می‌روند، نشأت گرفته از خاستگاه اولیه آن است. یعنی در اصل، اضافه از ضمیر موصولی مستقلی از فارسی باستان، نشأت گرفته است و ضمیر مزبور در آن دوره هم به طرز مشابهی با انواع گوناگونی از گروه‌های متمم‌نما به کار می‌رفت یعنی دقیقاً به سان فارسی امروز که اضافه با گروه‌های متعدّد اسمی به کار می‌رود (اریکسون، ۲۰۰۱ : ۱۶۹-۱۷۰). نکته دیگر که ملچوک بدان اشاره نکرده این است که کسره اضافه بعد از کمی‌نماها هم به کار می‌رود و این مسئله چه در فارسی معاصر و چه در مازندرانی مشاهده می‌شود:

۱-hameye baččeha (فارسی معاصر)

۲-hameye vačun (مازندرانی)

نکته دیگر در این خصوص این است که اضافه به هسته گروه‌های صفتی هم می‌چسبد (مانند علاقه‌مندِ شما) ولی از آنجائی که مازندرانی در غالب موارد از ساختار مقلوب [صفت، موصوف] [مضاف‌الیه] برخوردار است، پس در چنین مواردی از نشانگر اضافه استفاده نمی‌شود یعنی از ساختار اضافه مقلوب استفاده می‌شود:

šeme alâqemand (علاقمند شما)

۳-۹- حالت ندایی

اصولاً در نظریه‌های نوین زبان‌شناسی از حالت ندایی^۱ سخن رانده نمی‌شود؛ چرا که اسامی مزبور به عنوان وابسته در ساختارها ظاهر نمی‌گردند. بلیک (۱۹۹۴ : ۹) به نقل از یلمزف (۱۹۳۵ ، ۴) اظهار می‌کند از آنجائی که اسم نشاندار، ناظر بر رابطه بین وابسته با هسته نیست، بنابر این غالباً از آن تحت عنوان حالت یاد نمی‌شود. همین طور، ملچوک (۲۰۰۶ : ۱۵۴) نیز آن را حالت در نظر نمی‌گیرد. نگارنده نیز با نظر ملچوک در این خصوص موافق است زیرا به اصطلاح حالت مزبور، نوعی انحراف از تعریف مرسوم از حالت را نشان می‌دهد؛ بنابر این در دستور سنتی (اریکسون، ۲۰۰۶ : ۱۶۲) به نقل از ویندفور، (۱۹۷۹ ، ۴۲) اظهار می‌شود که در زبان فارسی اسم صوت^۲ «ای» و پس اضافه «ا» حالت مزبور است «ای خدا»، «خدایا» و در مازندرانی هم به واسطه عنصر زبرزنجیری تکیه، حالت مزبور نشان داده می‌شود اما از آنجائی که اسم مزبور نمایانگر رابطه وابسته با هسته نیست نمی‌توان آن را به عنوان حالت متداول در فارسی معاصر و مازندرانی انگاشت. در جدول زیر نشانگرهای حالت در فارسی معاصر و مازندرانی نشان داده شده است.

^۱- vocative

^۲- interjection

فارسی معاصر	مازندرانی	
ϕ	ϕ	حالت فاعلی
ϕ	rə	حالت مفعولی
be	rə	حالت به‌ای
dar	dele	حالت مکانی
az	jə	حالت ازی
bâ	jâ	حالت همراهی / ابزاری
barâye	esse/vesse	حالت بهره‌ور، هدفی، دلیلی

جدول ۱- نشانگرهای حالت در فارسی معاصر و مازندرانی

۴- نتیجه‌گیری

در این مقاله، بر اساس رویکرد ملچوک (۲۰۰۶) کاربرد توزیعی و نقشی حالت در فارسی معاصر و مازندرانی به صورت مقایسه‌ای بررسی شد. با بررسی مقایسه‌ای جملات، مشاهده شد که از نظر نقشی و توزیعی شباهت‌های فراوانی بین حالت‌ها در فارسی معاصر و مازندرانی وجود دارد. از سوی دیگر با الهام از معیارها و ویژگی‌هایی که ملچوک در خصوص حالت ترکیبی و حالت تحلیلی ارائه داد، اظهار شد که فارسی معاصر، زبانی تحلیلی است و همین وضعیت در مورد گویش مازندرانی هم صادق است. از سویی دیگر اظهار شد، این که غالب حالت‌ها در گویش مازندرانی از نوع حالت‌های «غیر مستقل» است یعنی این که نشانگرهای یکسان برای بازنمایی حالت‌های مختلف به کار می‌رود، می‌تواند نشان دهنده این مسئله باشد که سیستم حالت در مازندرانی در حال زوال است. بررسی مقایسه‌ای از این دست نه تنها می‌تواند به ما در درک این مسئله که چطور نشانگرهای حالت در زبان‌های مختلف با هم در تعاملند کمک کند بلکه می‌تواند نقش بارزی در جهت ارتقای جهانی زبانی به واسطه کنکاش و جستار در گستره حالت‌های ممکن در سیستم حالت زبان‌ها و گویش‌های مختلف داشته باشد.

منابع

- پی سیکوف، لازار سامویلویچ (۱۹۶۰). *لهجه تهرانی*، ترجمه محسن شجاعی (۱۳۸۰)، تهران: نشر آثار فرهنگستان ادب فارسی
- دبیر مقدم، محمد (۱۳۸۴). *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شکری، گیتی (۱۳۷۴). *گویش ساری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- کلباسی، ایران (۱۳۸۸). «حالت در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»، *مجله زبان‌شناسی*، مرکز نشر دانشگاهی، پیاپی ۴۴، سال ۲۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۸.

- Blake, B.J. (1994). *Case*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Butt, M.(2006), *Theories of case*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N.(1981). *Lectures on Government and Binding*, Dordrecht, Fortis Publications.
- Corbett, G. and Noonan M. (2008). *Case and Grammatical Relations, Studies in honor of Bernard Comrie*, Amsterdam/ Philadelphia, John Benjamins Publishing Company.
- Erikson, J.A. (2001). *Language contact and Morphological change: Shift of Case Marker Function in Turkic*, unpublished PhD dissertation, Indiana University.
- Karimi, S.(1989). *Aspects of Persian Syntax, Specificity and the Theory of Grammar*, Unpublished PhD dissertation, University of Washington.
- Mel'čuk, I. (2006). *Trends in Linguistics, Aspects of the Theory of Morphology*, Berlin: Mouton de Gruyter.